

بازتاب منطق الطیر عطار در دیوان حافظ

دکتر جمیله اخیانی^۱
زهرا خدابنده‌لو^۲

چکیده

حافظ پژوهی یکی از مهمترین زمینه‌های تحقیقات ادبی روزگار ماست که شامل پژوهش‌های گسترده‌ای در حوزه‌های گوناگون شخصیت، شعر و اندیشه حافظ می‌شود. یکی از این پژوهش‌ها، تأثیرپذیری حافظ از شاعران و نویسندگان پیش از خود است. گرچه در این زمینه تحقیقات بایسته‌ای صورت گرفته‌است؛ اما هنوز ناگفته‌های فراوانی وجود دارد که درخور طرح است. از جمله این ناگفته‌ها، تأثیرپذیری حافظ از *منطق الطیر* است. آنچه تا به حال درباره تأثیر *منطق الطیر* بر حافظ گفته شده، بیشتر به داستان شیخ صنعان منحصر می‌شود؛ در حالی که حافظ بیش از این، از این مثنوی عطار تأثیر پذیرفته است. این مقاله به بازتاب *منطق الطیر* در دیوان حافظ می‌پردازد و می‌کوشد تأثیرپذیری حافظ از این کتاب را بنمایاند.

واژگان کلیدی: حافظ، تأثیرپذیری، عطار، *منطق الطیر*

۱- مقدمه:

استفاده گسترده حافظ از آثار شاعران و نویسندگان پیش از خود، نکته‌ای است که همه حافظ‌شناسان بر آن اتفاق نظر دارند؛ به همین جهت «یکی از ابواب مهم حافظ‌شناسی، کندوکاو در کم و کیف تأثیر سخن پیشینیان بر سخن حافظ است» (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۴۰). پژوهشگران بسیاری در این زمینه کندوکاو کرده‌اند؛ از مهمترین این پژوهش‌ها، می‌توان به پژوهش‌های ذبیح‌الله صفا (صفا، ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۰۷۵-۱۰۷۳)، محمد امین ریاحی (ریاحی، ۱۳۶۷: ۲۷۰-۲۵۵)، منوچهر مرتضوی (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۳۲۶)، عبدالکریم سروش (سروش، ۱۳۷۳: ۲۴۸ به بعد) و البته مفصل‌تر از همه، بهاء‌الدین خرمشاهی (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۳۸۵ به بعد) اشاره کرد. خرمشاهی به تفکیک به تأثیر هر کدام از استادان متقدم بر حافظ پرداخته و در دو زمینه «هماندی‌های وزن و قافیه» و «شباهت‌های لفظی و معنایی»، این تأثیرات را ارزیابی کرده است. وی در این بررسی به این نتیجه می‌رسد که اگرچه «پیشینه بسیاری مضامین و اندیشه‌ها و صنایع و ظرایف شعری حافظ در آوار پیشینیان است» (همان: ۴۰) ولی «اغلب یا همه مضامین یا صنایع مقتبس از دیگران را از صاحبان اصلی آن‌ها بهتر ادا می‌کند» (همان).

از جمله کسانی که تأثیر غیر قابل انکار بر حافظ داشته، عطار است. عطار از کسانی است که بر شاعران بزرگ پس از خود تأثیر بسیار گذاشته است. استفاده سعدی در بوستان از داستان‌هایی که وی در باب عارفان در تذکره‌الاولیا آورده است (۱) و نیز توجه خاص مولانا به عطار و استفاده از داستان‌های وی (۲) از جمله این تأثیرات است. از آنجا که «یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای فهم سخن هر شاعر و درک ارزش آثار او، بررسی تأثیر سخن گذشتگان در سخن او و نفوذ سخن او در آثار شاعران بعد از اوست» (ریاحی، ۱۳۶۷: ۲۵۶) باید آثار عطار را جزء ارزشمندترین آثار ادبی زبان فارسی محسوب کرد و طبیعی است که حافظ نیز که همیشه در کمین نغزترین و ارزشمندترین نکته‌های ادبی بوده، از این آثار بی‌بهره نماند و از داستانها و مضامین عطار بهره جوید.

آنچه در باره تأثیرپذیری حافظ از عطار گفته شده، عمدتاً در باره *دیوان عطار* است؛ چنانکه خرمشاهی به شباهت‌های لفظی و معنایی هماندی‌های وزن و قافیه میان اشعار حافظ و اشعار دیوان عطار پرداخته است (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۵۲-۵۴). آنچه تاکنون درباره تأثیر *منطق الطیر* بر حافظ نوشته شده، تنها به داستان شیخ صنعان منحصر می‌شود؛ چنانکه خرمشاهی، تنها از تلمیح حافظ به این داستان سخن گفته است (همان). مرتضوی نیز تنها به تأثیر همین داستان بر حافظ پرداخته و بطور مفصل درباره آن بحث کرده است؛ اما هیچکدام به دیگر تأثیرپذیری‌های

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

۲- دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان

حافظ از منطق الطیر اشاره‌ای ندارند؛ در حالی که حافظ علاوه بر داستان شیخ صنعان که از جمله حکایت‌های فرعی داستان اصلی محسوب می‌شود، به حکایت‌های اصلی منطق الطیر نیز توجه دارد؛ علاوه بر آنکه بعضی ابیاتش نیز با ابیات منطق الطیر اشتراک مضمون دارد. این مقاله به بررسی این حکایت‌ها و دیگر شباهت‌های میان اشعار حافظ و منطق الطیر می‌پردازد و می‌کوشد بازتاب این کتاب را در دیوان حافظ بنمایاند.

۲- منطق الطیر

منطق الطیر مهم‌ترین مثنوی عطار و داستانی تمثیلی است که داستانی تمثیلی از جستجوی مرغان برای یافتن پادشاه خود سیمرغ و رسیدن به اوست و عطار برای تعالیم عرفانی از آن سود برده است. شفیع کدکنی در مقدمه منطق الطیر تصحیح خود، شرح جامعی درباره این کتاب، سابقه گفتگوی مرغان در شعر فارسی، مأخذ داستان شیخ صنعان، جنبه‌های رمزی منطق الطیر و هنر عطار در پروردن داستان آورده است (شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۱-۷۷) که ما را از گفتگوی بیشتر در این باره بی‌نیاز می‌کند.

ساختار منطق الطیر را یک داستان اصلی تشکیل می‌دهد که تعدادی حکایت فرعی در خود دارد. داستان با مجمعی آغاز می‌شود که پرندگان برای یافتن کسی که سمت پادشاهی آنها را بر عهده بگیرد، تشکیل می‌دهند. هدهد اولین سخنران جمع است که پس از ذکر دلایلی درباره شایستگی خود در تشخیص، می‌گوید که او پس از سالها جستجو پادشاه خود را شناخته و او سیمرغ است. سپس به معرفی سیمرغ و عظمت او می‌پردازد و از پرندگان می‌خواهد همه با هم به درگاه سیمرغ بروند؛ در عین حال که توضیح می‌دهد که رفتن به سوی سیمرغ خالی از خطر نیست. پرندگان که ابتدا از سخنان هدهد استقبال می‌کنند، پس از فهمیدن دشواری‌های راه یک یک بهانه می‌آورند و از همراهی با جمع امتناع می‌ورزند؛ اما هدهد با پاسخ گفتن به هر یک، بهانه آن‌ها را رد می‌کند و در نهایت همگی عازم کوه قاف، جایگاه سیمرغ می‌گردند...

داستان از تعدادی حکایت اصلی و فرعی تشکیل می‌شود. حکایات اصلی آن‌هایی هستند که تحت نام پرندۀ خاصی آورده شده‌اند، مانند حکایت سیمرغ، حکایت بلبل و ... حکایات فرعی که لابه لای حکایات اصلی نقل می‌شوند، تحت عنوان «حکایت» یا «الحکایه و التمثیل» آورده شده‌اند. شیوه عطار در طرح حکایت‌های اصلی این است که هم پس از سخنان هر یک از پرندگان و هم پس از پاسخ هدهد، از قول هر یک حکایتی نقل می‌کند تا موضوع مطرح شده را مستدل کند. داستان شیخ صنعان هم از جمله همین حکایت‌های فرعی است که از قول هدهد در پاسخ مرغان که چگونه می‌توانند این راه را طی کنند، نقل می‌شود و در واقع طولانی‌ترین حکایت منطق الطیر است. طولانی بودن و جذابیت خاص این داستان موجب شده است که این حکایت فرعی به عنوان یک داستان اصلی شهرت یابد. این داستان مورد توجه خاص حافظ نیز واقع شده و چنانکه پژوهشگران اشاره کرده‌اند (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۳۸۵ مرتضوی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۳۲۶)، از آن سود جسته است؛ اما باید گفت تنها داستان شیخ صنعان نیست که مورد توجه حافظ واقع شده؛ بلکه وی به حکایت‌های دیگر این کتاب نیز توجه خاص داشته است.

۳- حکایات اصلی مورد نظر حافظ

چنانکه اشاره شد، در ابتدای داستان هر یک از پرندگان برای همراهی نکردن با جمع در سفر به سوی سیمرغ بهانه‌ای می‌آورند که عطار با نام حکایت آن مرغ، آن را بیان کرده است. از میان این حکایت‌ها، «حکایت بلبل»، «حکایت همای» و «حکایت باز» مورد توجه حافظ بوده است.

۳-۱ حکایت بلبل

بلبل اولین پرنده‌ای است که حکایتش با بیت:

بلبل شیدا درآمد مست مست وز کمال عشق نه نیست نه هست

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

آغاز می‌شود. بلبل پس از شرح مفصل عشق خود نسبت به گل و اینکه او همه زمستان را به عشق گل تحمل می‌کند، می‌گوید گل نیز هنگامی که می‌شکفتد، از بین همه مرا مورد توجه قرار می‌دهد و به من می‌خندد و به عبارت دیگر دلخوشی گل نیز من هستم:

من چنان در عشق گل مستغرقم	کز وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بس است	زان که مطلوبم گل رعنا بس است
طاقت سیمغ ندارد بلبلی	بلبلی را بس بود عشق گلی
چون بود صد برگ دلداری مرا	کی بود بی‌برگی کار مرا
گل که حالی بشکفتد چون دلکشی	از همه در روی من خندد خوشی
چون ز زیر پرده گل حاضر شود	خنده بر روزی منش ظاهر شود

(همان)

هدهد به او پاسخ می‌دهد که گل با همه زیباییش، حسن موقت دارد و به زودی دچار زوال می‌گردد؛ بنابراین عشق چیزی که زوال‌پذیر است، شایسته نیست و در پاسخ این بخش از سخن بلبل که گفته بود گل به او لبخند می‌زند، می‌گوید گل به تو می‌خندد نه در تو:

خنده‌ی گل گر چه در کارت کشد	روز و شب در ناله زارت کشد
درگذر از گل که گل هر نوبهار	بر تو می‌خندد نه در تو شرم

دار

(همان: ۱۱۰)

به نظر می‌رسد حافظ در ابیات زیر دقیقاً به همین حکایت و گفتگوی بلبل و هدهد توجه دارد:

چو رای عشق زدی با تو گفتم ای بلبل	مکن که آن گل خندان به‌رای خویشان است
-----------------------------------	--------------------------------------

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۲۰)

چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل	که بر گل اعتمادی نیست گر حسن جهان دارد
---	--

(همان: ۱۵۷)

خلعت افلاک نمی‌زیبیدت	خاکی و جز خاک نمی‌زیبیدت
-----------------------	--------------------------

(نظامی، ۳۱)

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل	بنال بلبل بیدل که جای فریاد است
--------------------------------	---------------------------------

(همان: ۱۱۴)

همچنین در بیت:

خلعت افلاک نمی‌زیبیدت	خاکی و جز خاک نمی‌زیبیدت
-----------------------	--------------------------

(نظامی، ۳۱)

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی	به بوی آنکه دگر نوبهار باز آید
---------------------------------	--------------------------------

(همان: ۲۱۹)

به ابیات زیر از همین گفتگو که از قول بلبل نقل می‌شود، نظر دارد:

چون نبینم محرمی سالی دراز	تن زخم با کس نگویم هیچ راز
چون کند معشوق من هر نوبهار	بوی مشک خویش در عالم نثار
من بپردازم خوشی با او دلم	حل کنم بر طلعت او مشکلم

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

۲-۳ حکایت همای

همای پنجمین پرنده‌ای است که پیش می‌آید و شروع به سخن گفتن می‌کند. وی برای سرباززدن از این سفر می‌گوید که او با پرندگان دیگر تفاوت دارد. همت عالی وی موجب شده که پادشاهان سایه‌پروردش باشند و تأکید می‌کند که از آن، این مقام را یافته‌ام که سگ نفس خود را استخوان می‌دهم:

پادشاهان سایه‌پرورد من‌اند	هر گدای طبع نی مرد من‌اند
نفس سگ را استخوانی می‌دهم	روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام	جان من زان یافت این عالی‌مقام

(همان: ۱۱۶)

هدهد به او پاسخ می‌دهد که تو را غرور در بند کرده است؛ کاش به جای پادشاه‌نشانی می‌توانستی خود را از استخوان رها کنی:

نیستت خسرونشانی این زمان	همچو سگ با استخوانی این زمان
خسروان را کاشکی نشانی	خویش را از استخوان برهانی

(همان)

حافظ در بیت زیر از این گفتگو و پاسخ هدهد به همای متأثر است:

همایی چون تو عالی‌قدر حرص استخوان تا کی دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی
(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۳۶)

۳-۳ حکایت باز

حکایت باز به دنبال حکایت همای می‌آید. همای سرافراز از کلاه‌داری خویش به حضور جمع می‌آید:

سینه میکرد از سپهداری خویش	لاف میزد از کلاه‌داری خویش
----------------------------	----------------------------

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

و پس از بیان اینکه از شوقی که برای رسیدن به دست شاه داشته، چشم بر همه چیز فرو بسته‌است، می‌گوید سرافرازی من این است که بر دست شاه جای دارم و به همین قانعم:

گفت من از شوق دست شهریار	چشم بر بستم ز خلق روزگار
چشم از آن بگرفته‌ام زیر کلاه	تا رسد پایم به دست پادشاه
زقه‌ای از دست شاهم بس بود	در جهان این پایگامم بس بود
چون ندارم رهروی را پایگاه	سرافرازی می‌کنم بر دست شاه

(همان)

و پاسخ هدهد این است که کسانی که تو به آنها می‌نازی، پادشاه واقعی نیستند و سلطنت تنها شایسته سیمرغ است:

سلطنت را نیست چون سیمرغ کس	زان که بی‌همتا به شاهی اوست و بس
----------------------------	----------------------------------

(همان، ۱۱۸)

این حکایت و گفتگو نیز مورد توجه حافظ واقع شده و در بیت:

بردوخته‌ام دیده‌ام چو باز از همه عالم تا دیده‌ام من بر رخ زیبای تو باز است
(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۱۶)

از بیت «چشم از آن بگرفته‌ام زیر کلاه....» تأثیر پذیرفته است. همچنین در بیت زیر:

باز ارچه گاه‌گاهی بر سر نهد کلاهی	مرغان قاف دانند آیین پادشاهی
-----------------------------------	------------------------------

(همان: ۳۶۸)

به مجموع این گفتگو نظر دارد. مشخصاً در مصراع اول به مصراع: «لاف می‌زد از کله‌داری خویش»؛ همچنانکه «مرغان قاف» اشاره به سیمرغ و «آیین پادشاهی» اشاره به صفاتی است که هدهد به سیمرغ به عنوان پادشاه حقیقی نسبت می‌دهد.

۴- شباهت مضامین

علاوه بر آنچه گفته شد، میان اشعار حافظ و ابیات منطق‌الطیر شباهت‌های مضمون وجود دارد که با وجود اینکه بسیاری از این مضامین در شعر شاعران قبل و بعد از عطار هم وجود دارد، قرینه‌هایی این گمان را که حافظ این ابیات را تحت تأثیر منطق‌الطیر سروده است، تأیید می‌کند؛ چنانکه در بیت زیر «طایر قدس»، «درازی راه» و «نوسفر بودن» قرینه‌های موجهی برای تأثیر حافظ از کل داستان منطق‌الطیر است:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۷۰)

در ادامه به دیگر مضمون‌های مشترک اشعار حافظ و منطق‌الطیر می‌پردازیم.
در منطق‌الطیر می‌خوانیم:

زو خبر دادن محالی بیش نیست
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۳)

قسم خلق از وی خیالی بیش نیست

و حافظ شبیه همین مضمون دارد:

هر کسی برحسب فکر گمانی دارد
(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۶۰)

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز

عطار می‌گوید:

غرقه گشتند و خبر نیست از کسی
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۴)

در پن این بحر بی پایان بسی

و حافظ:

غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست

عطار می‌گوید:

فهم کن بی عقل و بشنو نه به گوش
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

پس کلام بی زفان و بی خروش

و حافظ در دو بیت زیر از او تأثیر پذیرفته است:

زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۴۶)

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

به ناله دف و نی در خروش و ولوله بود
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۰۹)

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است

شباهت‌های دیگر:

هیچ کس در گرد من نرسد همی
(عطار، ۱۳۸۸: ۸۵)

گر تو خوانی ناکس خویشم همی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۷۵)

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی

عقل را سرمایه ادراک نیسات
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۰۷)

وصف او چون کار جان پاک نیست

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست	فهم ضعیف رای فضولی چرا کند (حافظ، ۱۳۶۸: ۱۹۴)
عارض از کافور و زلف از مشک داشت	لعل سیراب از لبش لب خشک داشت (عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۰)
لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است	وز پی دیدن او دادن جان کار من است (حافظ، ۱۳۶۸: ۱۲۱)
عقل را در کنج وصلش راه نیست	علم نیز از سر او آگاه نیست (عطار، ۱۳۸۸: ۸۳)
کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود	که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد (حافظ، ۱۳۶۸: ۱۸۵)

۵- نتیجه‌گیری:

بر اساس این نوشتار روشن شد که تأثیرپذیری حافظ از منطق الطیر عطار تنها به داستان شیخ صنعان که اکثر پژوهشگران از آن سخن گفته‌اند، منحصر نمی‌شود. حافظ علاوه بر داستان مذکور به سه حکایت اصلی منطق الطیر؛ یعنی «حکایت بلبل»، «حکایت همای» و «حکایت باز» نیز توجه داشته است. علاوه بر آن، مضامین مشترکی میان برخی ابیات حافظ و منطق الطیر وجود دارد که گرچه در آثار قبل و بعد از عطار هم وجود دارد؛ ولی قرینه‌هایی قوی، احتمال تأثیرپذیری حافظ از این کتاب را تقویت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- از جمله حکایت بایزید و تشنه خاکستری که در روز عید بر سرش می‌ریزند (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۱۶) و ماجرای الحمدلله گفتن شبلی در آتش‌سوزی بغداد (همان: ۵۸-۵۹).
- ۲- از جمله حکایت ابراهیم ادهم (مولانا، ۱۳۶۸ ج ۱: ۴۲۷ به بعد) و حکایت گبری که در همسایگی بایزید زندگی می‌کند و از او می‌خواهند مسلمان شود (همان، ج ۳: ۲۱۳)

فهرست منابع:

- ۱- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۶۸)، *حافظ قزوینی-غنی*، به کوشش جربزه‌دار، چاپ دوم، تهران: اساطیر
- ۲- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۸)، *حافظ‌نامه*، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی
- ۳- ریاحی، محمدامین (۱۳۶۷)، «سرچشمه‌های مضامین حافظ»، شعر و زندگی حافظ، به کوشش رستگار فسایی، چاپ چهارم، تهران: جامی
- ۴- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۳)، *قصه‌ارباب معرفت*، چاپ اول، تهران: صراط
- ۵- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۳)، *بوستان سعدی*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی
- ۶- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد سوم، چاپ دوازدهم، تهران: فردوس
- ۷- عطار، فریدالدین (۱۳۸۸)، *منطق الطیر*، به تصحیح شفیع کدکنی، چاپ دوم، تهران: سخن
- ۸- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۴)، *مکتب حافظ*، چاپ چهارم، تبریز: ستوده
- ۹- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۸)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح نیکلسون، چاپ ششم، تهران: انتشارات مولی